

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال چهاردهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۸۳

نگاهی به تاریخ نقد عربی قدیم و دگرگونی‌های آن

علی سلیمی*

چکیده:

نقد ادبی در دوره جاهلیت، محدود، جزئی‌نگر و ذوقی بود. پس از وقفه‌ای کوتاه در دوران اسلامی، با ورود به دوره بنی‌امیه دیدگاه نقد جاهلی به گونه‌ای حادث‌تر تجدید شد. حجاز، بغداد و شام هر کدام گرایش ویژه‌ای داشت. در قرن سوم سه شخصیت بارز: ابن سلام، ابن قتیبه و جاحظ نقد ادبی عربی را به بخش مستقلی بدل کردند. جدال‌های کلامی معتزله و آرای کلمای یونانی بر نقد دینی این دوره تأثیری عمیق برجای گذاشت. سده چهارم دوره ظهور نقد ادبی عربی است. در این دوره جدال گسترده‌ای میان طرفداران شعر قدیم و جدید آغاز گشت. بحرّتی نماینده سنت و ابوتام نماینده تجدید بود. تألیف «الموازنه بین الطائین» و «اخبار ابی تمام» حاصل این جدال است. با ظهور منتبّی مباحث جدید نقد پیرامون او پدید آمد و قاضی جرجانی اثر مهم خویش «الوساطة بین المتنبی و خصومه» را تألیف کرد. از قرن چهارم به بعد نقد ادبی به حوزه بلاغت نزدیک‌تر شد و عبدالقاهر جرجانی مباحث بلاغت قدیم را در دو کتاب مهم خویش «اسرار البلاغه» و «دلایل الاعجاز» گردآورد. با سقوط بغداد در قرن هفتم شعر و نقد ادبی با رکود مواجه گشت.

*. عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه

مقدمه

از هنگامی که نقد ادبی به عنوان یک بخش مهم از ادبیات پا به عرصه وجود نهاد و در جنب ادبیات محض و انشایی رشد و نمو یافت، غالباً آن را به شکل زیر تعریف نموده‌اند: «شناخت ارزش و بهادی آثار ادبی و شرح و تفسیر آن به نحوی که نیک و بد آن معلوم شود.»^۱ در تعریف مذکور و تعاریف مشابه آن که در کتب نقدی ذکر شده است، تکیه اصلی بر روی دو عنصر «شرح و تفسیر» و «داوری» است و این دو، رکن اساسی و لازم در نقد ادبی به شمار آمده است. در دو قرن اخیر که بسیاری از امور و از جمله مفاهیم علمی، فلسفی و ادبی دگرگون شد و زوایای نگرش به آنها ابعاد تازه‌ای یافت و قلمرو مباحث در علوم گوناگون دگرگونی و گسترش چشمگیری پیدا نمود، تعریف نقد ادبی نیز دستخوش تحول اساسی گشت، به طوری که در این دگرگونی عمیق و فراگیر، مفهوم یا مفاهیم تازه‌ای به حوزه بحث‌های آن راه یافت و نقد ادبی جدید را به سمتی کاملاً متفاوت با نقد قدیم سوق داد. در این نگرش جدید، گاهی نقد ادبی این گونه تعریف می‌گردد: «به کارگیری منظم تکنیک‌های غیرادبی و انواع معارف غیر ادبی جهت دست‌یابی به بصیرتی نافذ در ادبیات.»^۲ تکیه بر روی عنصر غیرادبی در تعریف فوق‌الذکر، گویای پدیدآمدن حوزه‌های جدید و عام در مباحث نقد ادبی است، امری که معمولاً از آن، به عنوان توسعه قلمرو نقد یاد می‌گردد.^۳ این توسعه قلمرو، نقد جدید را به طور کلی از نقد قدیم متمایز می‌سازد.^۴ تا جایی که گاهی از آن تعریفی به عمل می‌آید که هیچ شباهتی به تعریف گذشتگان از نقد ادبی ندارد بلکه از جهاتی در ضدیت با آن است. به عنوان مثال گاهی گفته می‌شود: «نقد جدید، نوشتن متنی دوم بر متن اصلی»^۵ صرف نظر از این که این نوع تعریف و نگرش به نقد ادبی و موارد مشابه آن، نزد ما قبول یا مردود باشد، در این امر نمی‌توان شک داشت که نقد ادبی جدید به کلی با آن چه در قدیم وجود داشته تفاوت پیدا کرده است. این تفاوت فراگیر، شامل دگرگونی در روش‌ها، مبنی و معیارهای نقد می‌گردد.

گفته می‌شود اولین نقد عملی آن است که نویسنده یا شاعر خود هنگام آفرینش اثر ادبی انجام می‌دهد.^۶ به این معنا که کلماتی و عبارتی را انتخاب می‌کند و احیاناً در همان حال، مترادف‌های دیگری نیز در ذهن وی وجود دارد اما او با نقادی

۱. عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، ص. ۵.

۲. اسماعیل الصیفی، بیثبات نقد الشعر عند العرب، ص. ۹۱.

۳. عبدالحسین زرین کوب، دفتر ایام، ص. ۲۱۳.

۴. اسماعیل الصیفی، پیشین، ص. ۹۱.

۵. علی احمد، ادونیس، زمن الشعر، ص. ۲۹۷.

۶. محمد غنیمی هلال، النقد العربی الحدیث، ص. ۱۲.

خاص خویش، کلمه‌ها و عباراتی را بر می‌گزیند و آنها را به مشابه‌های آنها ترجیح می‌دهد. این کار ادیب را باید به عنوان اولین قدم نقد عملی به شمار آورد.

نقد ادبی در دوران پیش از اسلام

در میان شاعران عرب در دوره جاهلیت، عده‌ای به عبید (بندگان) شعر شهرت یافته‌اند.^۱ این لقب از آن بابت بوده است که دیگران آنها را اسیر و بنده شعر خویش به حساب می‌آورند. زیرا آنها بارها و بارها قصیده خویش را می‌خواندند، تصحیح و تنقیح می‌نمودند تا شکل نهایی قصیده به دست بیاید. زهیر بن ابی سلمی شاعر جاهلی و صاحب معلقه یکی از این شاعران بوده است و این که او را صاحب الحولیات (قصیده‌های یک ساله) نیز می‌نامیدند.^۲ که ناظر به همین امر است. از این مرحله ابتدایی در نقد که بگذریم که در هر نوع اثر عربی به طور طبیعی وجود دارد، به مرحله‌ای دیگر می‌رسیم که در آن نقد حقیقی آغاز می‌گردد یعنی دیگران یک اثر ادبی را می‌خوانند و آن را محک می‌زنند و به داوری در نیک و بد آن می‌پردازند. نقد به معنای واقعی آن از این مرحله به بعد شروع می‌گردد.

شعر و ادب در میان عرب‌های جاهلی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است. آن گونه که کتب تاریخ ادب نقل کرده‌اند یکی از مواردی که عرب‌ها برای آن جشن به پا می‌کردند و ولیمه می‌دادند، ظهور یک استعداد و نبوغ شعری در میان افراد قبیله بود.^۳ در چنین جامعه‌ای که شعر و شاعری تا به این حد مورد توجه و عنایت بوده است، طبیعی است که نقد شعر و سبک و سنگین کردن آن نیز از اهمیت شایان توجهی برخوردار باشد. آنها ناقد را حکم (داور) می‌خواندند. نقل شده است که در بازار عکاظ که یکی از بازارهای مهم . محل تجمع کاروان‌های عازم مکه بوده است، خیمه‌ای برای نابغه الذبیانی شاعر نامدار جاهلی به پا می‌داشتند و او به داوری و حکمیت در میان جمع شاعران می‌نشست.^۴

اما در کنار این توجه به شعر و عنایت به نقد آن نباید نسبت به یک نکته مهم غفلت روا داشت. آن موضوع این است که نقد عربی در عصر جاهلی به آن اندازه که شعر رشد و شکوفایی داشته است، از استحکام و قدرت برخوردار نبوده است. به عبارت دیگر، درست است که شعر و نقادی آن در عصر جاهلی رواج وسیع و فراگیری داشته است، اما این به آن مفهوم نیست

۳. شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی - العصر الجاهلی، ص. ۳۲۷.

۴. فواد سزگین، تاریخ التراث العربی، الشعر ج ۲، ص. ۲۰.

۱. احمد احمد بدوی، اسس النقد الادبی عند العرب، ص. ۲۴.

۲. ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۱، ص. ۶.

که هر دوی آنها به یک اندازه از قدرت و استحکام برخوردار بوده است. اصولاً قسمتی از نقد ادبی و به ویژه آن بخشی که تحت عنوان (نظریه ادبی) از آن یاد می‌گردد، به عقل و اندیشه و امور معرفتی بستگی زیادی دارد و در میان اقوام بدوی که قدرت اندیشه و تفکر ضعیف است و در مقابل عاطفه و احساس قدرتمند است، به طور طبیعی، موضوعاتی که جنبه عقلی و انتزاعی دارد ضعیف باقی می‌ماند. شعر به طور کلی متکی به عاطفه و احساس است اما نقد، یا حداقل بخشی از آن، اتکای به اندیشه و تجزیه و تحلیل عقلی دارد. در میان عرب‌های جاهلی که اهل تجزیه و تحلیل عقلی نبودند. نقد ادبی کاملاً جنبه عملی و کاربردی داشت.^۱ تئوری پردازی که محصول کار ذهن‌های ژرف‌نگر است، به طور کامل به دور بود و بنابراین نقد آنها نقدی ذوقی و جزئی‌نگر بود.^۲ گاه ناقد با رضایت خاطری که از یک بیت برایش حاصل می‌گشت، حکم می‌نمود که فلان شاعر (اشعر الشعرا) است. شاید در این جا نیازی به ذکر مثل و نمونه نباشد. کتب تاریخ ادبیات قدیم، سرشار از مثال‌هایی است که گویای این نوع از قضاوت در میان آنها بوده است. از جمله، در کتاب مشهور الاغانی (ابوالفرج اصفهانی ۳۵۶ق) نمونه‌های زیادی ذکر شده است که همه آنها حکایت از این نوع جزم‌نگری ساده و کلی‌گویی بی‌دلیل در نقد ادبی دارد. دکتر مندور ناقد معاصر مصری که اهمیت فراوان به عنصر ذوق در نقد می‌دهد و آن را به عنوان پایه و اساس هر نقدی به شمار می‌آورد، می‌گوید نقد نزد عرب‌های جاهلی امری ساده و ذوقی بود. وی صرف اتکای به ذوق را عیبی برای به حساب نمی‌آورد اما در ادامه می‌افزاید که نقد در میان آنها دو نقص و نارسایی عمده داشت به نظر او، آن دو نقص اساسی عبارتند از: ۱- نداشتن روش ۲- عدم ذکر دلیل^۳

نقد ادبی دوران ظهور اسلام تا پایان دوره بنی امیه

عصر جاهلی با عنایت فراوان به شعر و شاعری که سلاح قبیله در جنگ و صلح بود و با نقدی ساده که فاقد روش و تحلیل عقلی بود - با ظهور اسلام پا به عرصه‌ای جدید نهاد و با موضوعات تازه‌ای مواجه شد. هم‌زمان با ظهور اسلام در ابتدا وقفه‌ای در شعر و شاعری پدید آمد، این امر از دو جهت قابل توجه و تفسیر است: اول آن که قرآن کریم با بیان دلنشین و معجزه آسای خود، روح و فکر مخاطبان و از جمله شاعران را شیفته و مجذوب خویش ساخت. آن‌ها به حالتی از حیرت و سرگشتگی در آمدند. این امر تنها در محدوده شاعرانی نبود که به این معجزه آسمانی ایمان آورده بودند بلکه دایره آن بسیار فراگیر و عام

۳. انیس المقدسی، مقدمة لدراسة النقد فی الادب العربی، ص. ۱۶.

۱. محمد مندور، النقد المنهجي عند العرب، ص. ۱۵.

۲. پیشین، ص. ۱۶.

بود. دوست و دشمن در مقابل این کلام آسمانی مات و مبهوت گشتند. سخنوران و فصحای قوم به مبارزه فراخوانده شدند اما ناگهان خود را در صحنه‌ای یافتند که جز اعتراف به عجز و ناتوانی خویش، چاره‌ای نمی‌دیدند. لذا لقب سحر به کلام آسمانی وحی دادند. جاذبه این کلام آنقدر خیره کننده بود که شعر جاهلی را بی‌رونق ساخته، تحت الشعاع خود قرار داد. لیبید شاعر جاهلی و صاحب معلقه پس از نزول قرآن از سرودن شعر دست کشید یا حداقل بسیار کم شعر سرود.^۱ علت دوم وقفه در شعر و شاعری آن بود که قرآن کریم شاعران را سخت مذمت نمود. خداوند در سوره الشعراء می‌فرماید. و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند - آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند - و آنان چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند - مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده‌اند...^۲

استثنایی در که در دنباله آیه شریفه آمده است و جماعتی از شاعران را از آن حکم خارج می‌کند، روشن است که قرآن کریم، کدام دسته از شاعران را سرزنش نموده است. اما به هر صورت این نکوهش قرآنی تا اندازه مؤثر بود که حتی بعضی از شاعران مؤمن به دین جدید هم با نگرانی نزد رسول خدا (ص) رفته، از او در این باب سؤال کردند.^۳ وقفه در شعر و شاعری به طور طبیعی وقفه‌ای در نقد و نقادی نیز به دنبال داشت. شعراء در این دوره کوتاه مدت، به دو اردوگاه گروندگان به دین جدید و مخالفان آن تقسیم شدند و شعر به عنوان سلاحی برنده در دست آنها و در دست طرفداران آنها قرار گرفت. حسان بن ثابت و چند تن دیگر از شاعران جبهه مؤمنان به دفاع کلامی و مقابله با شاعران جبهه مخالف رسول خدا (ص) پرداختند و از تأیید آن حضرت بهره‌مند گشتند. در این دوره کوتاه مدت در سبک و روش شعر جاهلی تقریباً تحول اساسی و بنیادی پدید نیامد و فقط به طور موقت یک جبهه‌گیری اجتماعی جدید بود که خود را در شعر عربی این دوره نشان می‌داد. همان اغراض یا موضوعات شعر و تقریباً با همان سبک و ساخت شعر جاهلی باقی ماند. در تاریخ آمده است که حسان بن ثابت می‌خواست به هجو مشرکین قریش پردازد. پیامبر (ص) از او سؤال نمود که چگونه آنها را هجو می‌کنید در حالی که من هم از قبیله قریش هستم؟ وی در جواب گفت: ترا از میان آنها بیرون می‌کشم آن‌گونه که یک دانه موی را از میان خمیر بیرون می‌کشند.^۴ این امر به وضوح بیانگر آن است که قالب‌های شعر و حتی هجو که با مبانی دینی و اخلاقی ناسازگاری دارد نیز در هر دو اردوگاه

۱. فؤاد سزگین، پیشین، ص. ۳۴.

۲. سوره الشعراء آیه ۲۲۷-۲۲۴.

۳. جلال‌الدین سیوطی، در تفسیر جلالین ص ۶۰۸ در شأن نزول این آیه شریفه نقل می‌کند که در هنگام نزول آن، عبدالله بن رواحه، کعب بن مالک و حسان بن ثابت نزد رسول خدا آمدند و گفتند ای رسول خدا، خداوند این آیه را فرو فرستاد و او می‌داند که ما شاعر هستیم، به خدا سوگند هلاک شدیم.

۴. ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۴، ص. ۱۳۸.

شاعران دستخوش تحول اساسی نگشت و هم‌چنین باقی ماند. یا این که مشاهده می‌گردد که در مقدمه تغزلی مرسوم در شعر جاهلی هیچ نوع دگرگونی پدید نیامد، به طوری که چند سال بعد هم که کعب بن زهیر قصیده مشهور خود (برده) را در مدح پیامبر (ص) سروده است، همان شکل جاهلی و همان مقدمه تغزلی حفظ شده است.

با ظهور اسلام در همه صحنه‌های جامعه عرب دگرگونی‌های عمیقی پدید آمد اما در ادبیات آن تحول اساسی که انتظارش می‌رفت رخ نداد. پس از یک وقفه کوتاه که در امر شعر و شاعری پدید آمد و تا پایان دوره خلفای راشدین استمرار داشت، با ظهور بنی‌امیه در صحنه سیاسی جامعه، شعر و ادب دوباره به دوران جاهلی بازگشت نمود. در واقع عصر بنی‌امیه را باید دوران احیای مجدد جاهلیت به ویژه به شکلی بسیار محسوس‌تر، در زمینه شعر و ادب به شمار آورد. آنچه در مورد شعر گفته می‌شود به طور جبری شامل نقد ادبی نیز می‌گردد. زیرا نقد غالباً تابع و دنباله‌رو شعر است. به خصوص در دوران‌های گذشته که نقد کم‌تر نقش پیش‌رو و هدایت‌گر داشته است، تابعیت و دنباله‌روی آن از شعر به شکلی بارزتر و محسوس‌تر به چشم می‌خورد. گاهی گفته می‌شود که ظهور اسلام تحول و دگرگونی در شعر عربی پدید آورد.^۱ در این جا باید روشن ساخت که منظور از تحول چیست و چه نوع تغییرات و دگرگونی‌های مدنظر است. بدون تردید با ظهور اسلام و به ویژه با آمیزش عرب‌ها با اقوام دیگر، دگرگونی‌هایی در شعر عربی به وجود آمد. اما تحولی که در جهت ارزش‌های دینی، شعر و شاعری را سوق بدهد و هنر و ادبیاتی مبتنی بر ارزش‌های دینی خلق کند هرگز رخ نداد. در آن مرحله ابتدا یک جبهه‌گیری اجتماعی موقت پدید آمد. آقای دکتر شهیدی درباره این جبهه‌گیری جدید و این نوع از شعر می‌گوید: «هنگامی که اسلام در مکه آشکار شد مشرکان قریش برای مبارزه با پیامبر و مسلمانان از سلاح شعر استفاده می‌کردند و رسول اکرم (ص) می‌فرمود به آنان به زبان شعر پاسخ دهید که از دیگر سلاح‌ها کارگرت‌تر است. بدین سان نوعی حماسه در شعر عصر نبوی پدید آمد که بنیاد آن بر مفاخر معنوی است. چهره شناخته شده شاعر مسلمان این عصر حسان بن ثابت انصاری است که پیامبر درباره او فرموده است: چندان که در کنار ما هستی روح القدس ترا یاری می‌کند.»^۲

اما متأسفانه آن جهت‌گیری جدید در پوسته شعر متوقف شد و راه به درون و هسته شعر نبرد، تاریخ بهترین گواه این امر است. در دوره بنی‌امیه غزل‌سرایانی مانند عمر بن ابی ربیع به مراتب بی‌پرده‌تر از غزل‌های جاهلی، قید و بندهای دینی و اخلاقی جامعه اسلامی را نادیده می‌گرفتند و حتی پا از این هم فراتر نهاده در مراسم حج به سرودن غزل در وصف زیبایی‌های زنان مؤمنی می‌پرداختند که برای زیارت به مکه می‌رفتند. در شعر نقائص بین سه شاعر معروف این دوره یعنی: جریر، فرزذق و

۲. طه حسین، تقلید و تجدید، ص. ۴۶.

۱. جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص. ۲۱۲.

اخطل پرده دری‌هایی به مراتب غیراخلاقی‌تر از دوران جاهلی مشاهده می‌گردد. در کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی آمده است که بشار بن برد شاعر ایرانی الاصل در این دوره، پیوسته به تغزل و بیان زیبایی‌های زنان می‌پرداخت تا جایی که نزد خلیفه از او شکایت نمودند پس از آن با بیانی زیرکانه ضمن اداء مطلب مورد نظر خویش به نهی خلیفه از این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید در مقابل امر خلیفه سرباز نمی‌زند:

یا منظراً حسناً رایته	من وجه جاریه فدیته
بعثت الی تسو منی	برد الشبَابِ و قد طویته
و مخصب رخص البنان	بکی علی و ما بکیته

(یعنی: این منظره زیبایی که ترا در چهره کنیزی که فدایش کردم، مشاهده نمودم. به سوی من فرستاده از من جوانی را طلب می‌کند که من آن را طی نموده‌ام. و چه بسیار خضاب بسته لطیف انگشتی که بر من گریسته و من بر او نگریسته‌ام).

وی سپس به نهی خلیفه از پرداختن به این گونه وصف‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

و نهانی الملك الهی	م عن النسیب و معصیته
--------------------	----------------------

(یعنی پادشاه بزرگوار مرا از تغزل نهی کرد و من نافرمانی امر او را ننمودم).

در همین زمینه نمونه‌های زیادی در کتاب الاغانی ذکر شده که درباره عمر بن ابی ربیعہ موارد مشابه این را نقل می‌کند. از جمله ذکر شده که او در مراسم حج می‌رفت و به بیان زیبایی زنان مسلمان می‌پرداخت:

لعائشة ابنة التیمی عندی	حمی فی القلب ما یرعی حماها
یدگرنی ابنة التیمی طی	یرودُ بروضة سهل رباها ^۱

(یعنی: عایشه دختر تیمی در قلب من حریمی دست نیافتنی دارد. دختر تیمی آهوئی را به یاد من می‌آورد که وارد چمنزاری هموار شده باشد).

آقای دکتر شهیدی نسبت به احیای عادت‌های جاهلی در شعر دوره بنی‌امیه می‌گوید: «هنگامی که زیاد از جانب علی (ع) به بصره رفت و تیره (ازد) او را یاری کرد و تیمیان شکست خوردند. شاعر ازدی این حادثه را چنان وصف می‌کند که گویی شاعر عصر پیش از اسلام یکی از ایام العرب را می‌ستاید. پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن معاویه و غلبه شام بر عراق از نو بازار شعرهای مدحی هجایی رونق یافت. کعب بن جعیل درگیری عراق و شام را چنین توصیف می‌کند:

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج. ۱، ص. ۱۹۹.

أرى الشام تكرة مُلكِ العراق و أهل العراق لهم كارهونا

{یعنی: اهل عراق و شام را می‌بینم که هر کدام از پذیرش حکومت دیگری اکراه دارند}

گوینده این شعر در دوره درگیری سپاهیان علی و معاویه می‌زیسته و چنان که می‌بینیم در شعر او از نو هم چشمی شامی و عراقی آغاز شده است. گویی یک قرن پیش از اسلام و عهد درگیری غسانیان با لخمیان است. دسته‌ای دیگر نیز در این دوره پدید آمدند که غزل‌سرایی را پیشه ساختند. نمونه‌ی اعلای این دسته عمر بن ابی ربیعہ مخزومی (۱۳۰ هجری قمری) و بشار بن برد است. ابن عتیق گفته است: در هیچ شعری به اندازه شعر پسر ابی ربیعہ خدا را معصیت نکرده‌اند.^۱

اکنون این سؤال مطرح است که چرا اسلام نتوانست در شعر و ادب تحولی اساسی پدید آورد. یا حداقل تحولی به همان اندازه که در دیگر صحنه‌های زندگی به وقوع پیوست در شعر و ادب نیز به وجود نیامد. چه علل و عواملی مانع این حداقل تحول و دگرگونی شد؟ به نظر چنین می‌رسد که علت اصلی و اساسی این عدم موفقیت را باید در ماهیت هنر و ادبیات جستجو نمود. اصولاً هنر و ادبیات متعلق به حوزه ذوقیات است و ایجاد تحول و دگرگونی در امور ذوقی نیازمند گذشت زمان طولانی است. هنر فرزندی نیست که یک روزه زاده شود و به رشد و شکوفایی دست یابد. شکوفایی هنر به بستر مناسب و زمان طولانی نیازمند است. با کمال تأسف به قدرت رسیدن بنی‌امیه در صحنه سیاسی، آن استعداد را از جامعه اسلامی سلب نمود و آن بستر مناسب مورد نیاز رشد، هنری ارزشی را ویران ساخت. طولی نکشید که شعر و ادب به همان سبک و سیاق جاهلی و بلکه گاهی بدتر از آن خود را نمایان ساخت و بدین سان راه پدید آمدن یک ادبیات جهت‌دار و ارزشی به کلی مسدود گشت.

شعر و نقادی آن در دوران بنی‌امیه در سه مرکز عمده آن سرزمین رواج داشت: حجاز که مرکز دورشدگان از صحنه سیاسی جامعه بود و بارزترین نوع شعر در آن غزل بود. عراق که مرکز درگیری و کشمکش‌های سیاسی بین احزاب بود و شعر سیاسی از نوع جاهلی و نقائص از نمونه‌های برجسته شعر آنجا بود. و بالاخره شام یعنی مرکز خلافت بنی‌امیه، در آن جا شعر مدح رواج چشم‌گیری داشت. در هر سه محیط، نقد ادبی نیز به رنگ و صبغه شعر خاص آن جا درآمده بود.^۲ به طور کلی می‌توان گفت که نقد ادبی در دوران بنی‌امیه همان نقد ساده ذوقی و جزئی‌نگر عصر جاهلی بود که تحول اندکی در آن پدید آمد و در اواخر این دوره علم نحو و تدوین کتب قاموس‌های لغت معیارهای جدیدی به دست ناقدان داد، طوری که با استفاده از آنها نقد ادبی یک قدم به سوی نقدی با معیار پیشرفت نمود. در همین دوران بود که بحث بر سر فهم مسائل نحوی دو مکتب

۲. جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص. ۲۱۴.

۱. احمد امین، النقد الادبی، ص. ۴۵۰.

نحوی بصری و کوفی را پدید آورد. نحوی‌ها از زاویه صحت یا عدم صحت نحوی به شعر می‌نگریستند. چنان‌که عیسی بن الثقفی به شاعر نامدار عصر جاهلی نابغه‌الذبیانی در بین زیر ایراد نحوی گرفته است:

فَبِتُّ كَأَنِّي سَاوَرْتُنِي ضَيْلَةً مِنْ الرَّقْشِ فِي أُنْيَابِهَا السَّمُّ نَاعِقٌ

(یعنی چنان گشته‌ام که گویی ماری که در دندان‌هایش زهری کشنده است مرا گزیده باشد). بر شاعر ایراد گرفته است که لفظ (ناعق) را درست به کار نبرده است زیرا این کلمه باید حال و منصوب باشد.^۱ نمونه‌هایی از این دست در کتب تاریخی فراوان ذکر شده است که منتقدان عرب با نگاه و معیار نحوی به داوری درباره اثر ادبی پرداخته‌اند.

نقد ادبی در دوران بنی عباس

در قرن سوم با ظهور سه شخصیت بارز و قابل توجه در ادب عربی یعنی ابن سلام (ف ۲۳۲)، جاحظ (ف ۲۵۵) و ابن قتیبه (ف ۲۷۶)، نقد ادبی به عنوان یک موضوع مستقل در کنار شعر عربی، پا به عرصه ادبیات نهاد. ابن سلام در کتاب معروف خود «طبقات الشعراء» به دسته‌بندی شعراء و بیان ملاحظات کلی درباره آنها پرداخت. به عقیده احمد امین ناقد معاصر مصری، ابن سلام در باب نقد ادبی همان کاری را انجام داد که قاموس‌نویس‌ها در زمینه گردآوری کلمات پراکنده و نحوی‌ها در باب جمع‌آوری نظرات پراکنده نحوی انجام دادند که منجر به پدیده آمدن قاموس‌های لغت و «الکتاب» سیویه در نحو عربی شد. ابن سلام ملاحظات نقدی علمای معاصر خویش مانند: حماد الراویه، خلقت الاحمر و الاصمعی را جمع‌آوری کرد.^۲ از مهم‌ترین موضوعاتی که ابن سلام آن‌را مطرح نموده و برجسته ساخت، قضیه «انتحال» یا ساختگی بودن بخشی از اشعار منسوب به شعرای عصر جاهلی است. وی اولین کسی است که به طور روشن و صریح این قضیه را مطرح نمود.^۳ ابن سلام در معیار نقدی خویش، تکیه و اعتماد به ذوق داشت اما ذوق اهل خبره را ملاک و معیار دانست.^۴ هرچند دکتر مندور عقیده دارد که در قرن سوم نقد روش‌مند (منهجی) پدید نیامد و به اعتقاد وی، ابن سلام و ابن قتیبه، بیش از آن که ناقد باشند مورخ

۱. طه احمد ابراهیم، تاریخ النقد الادبی عند العرب، ص. ۵۴ و احمد امین، النقد الادبی ص. ۴۶۸.

۲. پیشین، ص. ۴۷۳.

۳. پیشین، ص. ۴۷۴.

۴. احسان عباس، تاریخ النقد عند العرب، ص. ۶۶.

هستند.^۱ اما در این حقیقت نمی‌توان تردید روا داشت که ابن سلام اولین کسی است که نقد ادبی را به عنوان موضوعی مستقل به صحنه ادبیات عربی کشاند.^۲ و در این باب دست به تألیف موضوعی زد.

از عوامل بسیار مؤثر در جریان نقد ادبی در این عصر، باید از جریان اهل کلام (متکلمین) و به ویژه از معتزله نام برد. تأثیر معتزله در جریان‌های فکری و ادبی آن زمان بسیار محسوس و نمایان بوده است. به عقیده بعضی از ناقدان حذف معتزله از صحنه اجتماع را باید به عنوان پایان بخشیدن به خلاقیت و ابتکار تلقی نمود.^۳ جاحظ نویسنده معروف این دوره، یکی از چهره‌های بارز و مؤثر معتزله به حساب می‌آید.^۴ نقش او در بلاغت و ادبیات عرب بر کسی پوشیده نیست. او را به سبب کثرت معلومات و آثارش، دایره المعارف زمان لقب داده‌اند. وی در آثار گوناگون و فراوانی که به جای نهاده است، آراء و افکار معاصران خود را جمع‌آوری نموده، گاهی به شرح و تعلیق آنها نیز دست زده است.^۵ به عقیده محمد مندور، جایگاه بنیانگذار روشی فلسفی و کلامی به نام (المذهب الکلامی) در نقد شعر است. وی می‌گوید: این شیوه نتوانست در شعر و نقد آن، مطلب تازه‌ای پدید آورد، بلکه بیشتر به بحث‌های لفظی و کلامی درباره بلاغت عربی پرداخت.^۶ علاوه بر عشق به علو و دانش که در نهاد جاحظ وجود داشت، امر دیگری که وی را در بذل عنایت به شعر عرب و نقل آن، ترغیب و تشویق می‌نمود گرایش ضد شعوبی‌گری او بود. وی در این اعتقاد در کنار ابن قتیبه قرار دارد. آن دو شعر را منبع معرفت و افتخار عرب می‌دانستند^۷ و با نقل و روایت آن به مقابله با جریان شعوبی‌گری می‌پرداختند که به تحقیر عرب‌ها همت گماشته بود. به عقیده احمد امین، ابن قتیبه چهره بارز ادبیات عرب در این دوره، دارای دو ویژگی برجسته بوده است: اول آن که در جریان جدال بین کهنه و نو، ضمن عنایت به نوگرایی، اعلام نمود: قدیم به صرف قدیم بودن نمی‌باید مقبول، و جدید هم به صرف جدید بودن نباید مردود تلقی گردد. اتخاذ این موضوع، در سرنوشت آن جدال و رشد نوگرایی بسیار مؤثر بوده است. دوم آن که وی بین روح علمی و ذوق ادبی فرق قائل بود و عقیده داشت که اشتغال به مصطلحات فلسفی نه تنها کمکی به ذوق ادبی نمی‌نماید بلکه آن

۲. محمد مندور، النقد المنهجي عند العرب، ص. ۴۹.

۳. احسان عباس، پیشین، ص. ۶۶.

۴. احمد امین، پیشین، ص. ۴۸۸.

۵. غنیمی هلال، پیشین، ص. ۱۵۹.

۶. انیس المقدسی، مقدمة لدراسة النقد، ص. ۶.

۷. محمد مندور، النقد المنهجي عند العرب، ص. ۶۶.

۱. احسان عباس، پیشین، ص. ۹۲.

را ضعیف هم می‌سازد.^۱ دکتر مندور عقیده دارد ابن قتیبه، ناقد نیست، زیرا روش و منهج معینی را در پیش نگرفته است.^۲ اما در همین حال، انتقاد ابن قتیبه از وارد نمودن فلسفه در نقد و شعر را می‌ستاید و از آن به عنوان گرایش درست او (نزعت الصائیه) یاد می‌کند.^۳ هرچند این عیب را به خود ابن قتیبه هم می‌گیرد که وی روش عقلی در پیش گرفته است.^۴

از دیگر چهره‌های مؤثر در نقد ادبی قرن سوم، باید از ابوالعباس المبرد (ف ۲۸۶) صاحب کتاب «الکامل» نام برد. اگرچه او در شمار ناقدان به حساب نیآورده‌اند؛ اما او استاد نسلی بود که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم می‌زیستند و نظرات وی نزد آنها مورد توجه بوده است.^۵ در کتاب وی نکات نقدی پراکنده و فراوانی یافت می‌شود که در روند نقد ادبی بسیار مؤثر بوده است و به طور غیرمستقیم زمینه‌های رشد و شکوفایی نقد در قرن چهارم را فراهم ساخته است. از جمله نقطه نظرات نقدی وی می‌توان توجه به نوگرایان، پرداختن به موضوع سرقت‌های ادبی و عنایت به بحث لفظ و معنی را برشمرد. وی برخلاف برخی از منتقدان مانند ابن سلام که نوگرایان را به کلی رد می‌کردند، به جمع‌آوری اشعار آنها در کتابی تحت عنوان «الروضه» پرداخت و به نقد و بررسی آن مبادرت ورزید. این موضع‌گیری مثبت نسبت به نوگرایان فتح بابی بود که از مسدود شدن راه ابداع و خلاقیت در شعر جلوگیری نمود. وی در موضوع سرقت‌های ادبی به نمونه‌هایی اشاره می‌کند که شاعر از شاعر یا نویسنده دیگری معنایی را ربوده و در لباس جدیدی بیان کرده است. از جمله به شعر ابوالعتاهیه اشاره می‌کند که گفته است:

یا عجباً للناس لو فکروا و حاسبوا أنفسهم أبصروا

(یعنی: شگفتا از مردم که اگر اندیشه و محاسبه خویش می‌نمودند بصیرت می‌یافتند) وی سپس می‌گوید معنای این بیت از جمله (الفکر مرأه تریک حسنک من قبحك) اخذ شده است. او نمونه‌های فراوانی ذکر می‌کند که شاعری از دیگری معنایی را اخذ نموده و در لباسی نو بیان داشته است. در آثار مبرد انواع مباحث لغوی، نحوی، و بلاغی به شکل پراکنده و فراوان یافت می‌شود. علاوه بر این‌ها توجه وی به نوگرایان با عنایت به این که او استاد بسیاری از ادبا و نویسندگان قرن سوم بوده است نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت مجادلات ادبی قرن سوم و چهارم در صحنه نقد ادبی عربی ایفا نمود.^۶

۲. احمد امین، پیشین، ص. ۴۷۷.

۳. محمد مندور، پیشین، ص. ۴۸.

۴. پیشین، ص. ۲۹.

۵. پیشین، ص. ۳۱.

۶. احسان عباس، پیشین، ص. ۷۸.

۱. پیشین، ص. ۷۹.

ابن المعتز (ف ۲۹۶) صاحب کتاب «البدیع» یکی دیگر از چهره‌هایی است که در نقد ادبی آن دوره بسیار مؤثر بوده است. در واقع کتاب او همراه با کتاب «البیان و التبین» جاحظ، هسته اولیه بلاغت عربی را شکل داد. این کتاب به طور غیرمستقیم در حوزه نقد تأثیر گذاشت.^۱

نقد ادبی عرب در پایان قرن سوم با الهام از تأثیرات فراوان متکلمین و به ویژه معتزله که از مهم‌ترین عوامل مؤثر در جریان نقد آن برهه زمانی به شمار می‌رفت، وارد مرحله جدیدی گشت.^۲

پس از ابن المعتز، قدامه بن جعفر (ف ۳۳۷) صاحب دو کتاب «نقد الشعر» و «نقد النثر» در تلاشی ناموفق کوشید تا پایه‌های نقد ادبی را بر اساس منطق و فلسفه پی‌ریزی نماید.^۳ مندور عقیده دارد که کتاب «نقد الشعر» قدامه تأثیری بر روند نقد ادبی عصر خود نگذاشته است، در حالی که کتاب «البدیع» ابن المعتز بسیار مؤثر بوده است.^۴ ابن المعتز مردم را به این امر توجه داد که بدیع در اشعار شعرای جاهلی و صدر اسلام، به طور طبیعی و بدون تکلف وجود داشته است.^۵ توجه به این امر در رشد بلاغت عربی و به طور غیرمستقیم در شکوفایی نقد ادبی مؤثر واقع شد.

به عقیده ناقدان معاصر عرب، شروع حقیقی نقد ادبی در تاریخ ادبیات عرب را باید در قرن چهارم هجری جستجو کرد. در نیمه اول این قرن جدال سختی بین دوستان و مخالفان دو شاعر معروف یعنی «ابوتمام» و «البحتری» در گرفت و این دو شاعر بزرگ محور بحث‌ها و نقدهای جنجال برانگیز بسیار زیادی واقع شدند، در پی این کشمکش‌ها بود که مباحث نقدی فراوانی مطرح شد و تألیفاتی پدید آمد، از جمله دو نویسنده بزرگ: «الصولی» (ف ۳۳۵) و «الآمدی» (ف ۳۷۰) دست به تألیف دو کتاب نقدی مهم: «اخبار ابی تمام» «الصولی»، و «الموازنة بین الطائین» «الآمدی» زدند و در آن مباحث نقدی تازه‌ای مطرح نمودند. هنوز مناقشه پیرامون آن دو پایان نیافته بود که شاعری دیگر، توجه ناقدان را سخت به خود جلب نمود. آن شاعر «المتنبی» (ف ۳۵۴) بود، شاعری که بحث‌های نقدی نیمه دوم قرن چهارم را به خود اختصاص داد، به دنبال آن پس از مناقشه‌های فراوانی که بین هواداران و مخالفان وی در گرفت و تألیفات و مباحث نقدی فراوان در پی داشت، قاضی الجرجانی (ف ۳۹۲) دست به تألیف کتاب نقدی مهم خود: «الواسطة بین المتنبی و خصومه» زد. از طرفی دیگر تأثیر فلسفه و فرهنگ

۲. پیشین، ص. ۱۰۹.

۳. پیشین، ص. ۵۷.

۴. سید قطب، نقد الادبی، ص. ۱۰۶.

۱. محمد مندور، پیشین، ص. ۷۳.

۲. احمد امین، پیشین، ص. ۴۸۰.

یونانی، در فرهنگ و ادب عربی در این قرن بیش تر از گذشته خود را نشان می‌داد.^۱ هر چند تأثیر فلسفه و فرهنگ یونان در نقد ادبی عرب، پیش از این زمان هم نمایان گشته بود، چنان که در کتاب (نقد الشعر) قدامه بن جعفر و تقسیم‌بندی‌های او که آشکار صبغه منطقی داشت به وضوح می‌توان این تأثیرپذیری را مشاهده نمود اما در این قرن این تأثیرات به شکل مستقیم و روشن تر از پیش خود را نمایان ساخت و مورد توجه بیش تر قرار گرفت.

به هر حال نقد به معنای واقعی کلمه در قرن چهارم آغاز شد. به عقیده مندور، در نقد عربی قدیم، به جز دو کتاب نقدی که در این قرن نگارش یافته است یعنی: «الموازنه» و «الوساطه» کتاب دیگری که بتوان آن را نقد ادبی نام نهاد، وجود ندارد.^۲ از آآمدی به عنوان اولین ناقد متخصص و از کتابش به عنوان جهشی در تاریخ نقد ادبی عرب یاد می‌گردد.^۳ دکتر مندور عقیده دارد که در کتاب «الموازنه» خلاصه آن چه در نقد عربی قبل از آآمدی نوشته شده است، گردآمده است.^۴

آآمدی در کتابش دلائل هواداران ابوتمام و بحتری را یک به یک ذکر می‌کند و به بحث و بررسی درباره آنها می‌پردازد. وی در نهایت و به طور غیرمستقیم، بحتری را بر ابو تمام برتری می‌دهد. چنان که قاضی الجرجانی نیز در کتابش «الوساطه...» اشکالات و ایراداتی را که مخالفان متنبی به وی گرفته‌اند یکی پس از دیگری ذکر می‌کند. برخی از اشکالات مربوط به شخصیت شاعر و انتقادات دینی وی است و برخی مربوط به شعر و سرقت‌های ادبی است که دشمنان متنبی، وی را متهم به آن کرده‌اند. جرجانی کوشید تا در بین هواداران افراطی متنبی و مخالفان کینه‌توز وی، راه میانه‌ای بیابد. او ضمن اعتراف به برخی نقص‌ها و عیوب در شعر متنبی، وی را شاعری بزرگ به شمار می‌آورد.

هر اندازه که زمان به پیش می‌رفت، نقد ادبی به حوزه علوم بلاغی نزدیک و نزدیک تر می‌گشت. چنان که کتاب‌های «الصناعین» ابو هلال العسکری (ف ۳۹۵) و دو کتاب مهم و بی نظیر عبدالقاهر الجرجانی (ف ۴۷۱) «اسرار البلاغه» و «دلائل الاعجاز» به وضوح این روند را نشان می‌دهند. احمد امین معتقد است از قرن چهارم به بعد دو جریان در نقد ادبی عرب پدید آمد: یکی همان جریان بلاغت است که عبدالقاهر الجرجانی نماینده بارز و درخشان آن است که پس از او با تغییراتی توسط السکاکی (ف ۶۲۶) و سعد التفتازانی (ف ۷۹۱) و دیگران ادامه یافت، هر چند به عقیده احمد امین به ضد بلاغت نیز مبدل گشت زیرا غرق در استدلال‌های فلسفی و عقلی شد. چنان که به عقیده ناقدان، نوآوری در علوم بلاغی بعد از سکاکی متوقف شد و

۳. پیشین، ص. ۱۷۵، (متی بن یونس - ف ۳۲۸، در این قرن کتاب شعر ارسطو را به عربی ترجمه کرد).

۱. محمد مندور، پیشین، ص. ۷۴.

۲. احسان عباس، پیشین، ص. ۱۴۵-۱۴۲.

۳. محمد مندور، پیشین، ص. ۹۸.

همه تلاش علماء به شرح و خلاصه‌نویسی بر آثار گذشتگان اختصاص یافت.^۱ شروح متعدد بر کتاب مطول تفتازانی نمونه باز این امر می‌باشد و جریان دیگر که احمد امین آن را استمرار نقد ادبی جاهلی می‌داند، روندی است که کتاب‌های «رسالة الغفران» «ابوالعلا المعمری» (ف ۴۴۹)، «التوابع و الزوابع» ابن شهید اندلسی (ف ۴۲۶)، «العمده» ابن رشیق القيروانی (ف ۴۶۳) و «المثل السائر» ابن الاثیر (ف ۶۳۷) و تألیفاتی از این نوع پرچمدار آن بودند.^۲

علاوه بر آن چه ذکر شد، در لابلاي مجموعه‌های عظیمی مانند «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی (ف ۳۵۶)، «الموشح» المرزبانی «ف ۳۸۴»، آثار گوناگون ابوحیان التوحیدی (ف ۴۰۰)، «یتیمه الدهر» الثعالبی (ف ۴۳۰)، «زهر الاداب» الحصری (ف ۴۵۳) و دیگر مجموعه‌های تاریخی و ادبی، نکات نقدی فراوان و پراکنده‌ای یافت می‌شود.^۳ که شرح و بسط آن در این مختصر نمی‌گنجد.

با سقوط بغداد در قرن هفتم هجری (سال ۶۵۶) عصر رکود در فرهنگ و ادب عربی آغاز گشت و نقد ادبی نیز از این امر جان سالم به در نبرد و به رکود مرگبار عصر انحطاط گرفتار شد. در این دوران هرچند افرادی مانند ابن خلدون (ف ۸۰۹) به اظهار نظرهایی در باب شعر و نقد شعر دست زده‌اند.^۴ اما مطلب تازه و قابل توجهی در نقد این دوران به چشم نمی‌خورد و هرچه هست تکرار گذشته است که احیاناً با لعابی جدید آراسته گشته است. این دوران رکود در نقد ادبی تا عصر جدید که آغاز نهضت به حساب می‌آید، ادامه داشت.

خلاصه و نتیجه‌گیری

به اختصار باید گفت که نقد ادبی عرب در عصر جاهلی نقدی صرفاً ذوقی و بسیار جزئی نگر بود که در آن ناقدان غالباً، خود شعراء بودند و احیاناً بر اساس یک یا چند بیت به داوری درباره شاعری خاص می‌پرداختند. نقدی ساده و کاربردی که از هیچ‌گونه اندیشه عام و کلی برخوردار نبود. پس از آن و در دوره ظهور اسلام، شعر و به تبع آن، نقد ادبی نیز، با یک وقفه کوتاه مدت و یک جهت‌گیری اجتماعی جدید مواجه گشت. اما طولی نکشید که با ظهور بنی‌امیه در صحنه سیاست و احیای مجدد جاهلیت عربی، شعر و نقد نیز در همان مسیر گذشته به حرکت خود ادامه داد. البته با تغییرات اندکی که در آن ظاهر

۱. احمد احمد بدوی، پیشین، ص. ۱۲ و احمد امین، النقد الادبی، ص. ۴۸۷.

۲. احمد امین، پیشین، ص. ۴۸۷.

۳. احمد امین، پیشین، ص. ۴۸۴.

۴. احسان عباس، پیشین، ص. ۶۲۳.

شد، مثلاً در عصر جاهلی تفاخر بین قبائل بود، اما در زمان بنی‌امیه به رنگ سیاسی تر و کشمکش بین احزاب مذهبی و سیاسی در آمد، هرچند در این تفاخر هم، ریشه‌های قبیله‌گری به روشنی نمایان است. به هر صورت نقد ادبی در دوران بنی‌امیه تحول اساسی پیدا نکرد و فقط در اواخر این دوره، با پدید آمدن علم نحو و قاموس‌های لغت، تحول اندکی در نقد به وجود آمد. اما با ظهور بنی‌عباس و شیوع بحث‌ها و جدل‌های کلامی و فلسفی و با آمیختن فرهنگ عربی با فرهنگ‌های غیرعربی، نقد ادبی نیز، بستر مناسبی برای رشد و نمو پیدا کرد. دکتر احسان عباس منتقد معاصر مصری در یک تصویر کلی موضوعات و محورهای نقد عربی قدیم را چنین بر می‌شمارد:

۱. موضوع لفظ و معنی

۲. موضوع مطبوع و مصنوع بودن شعر

۳. موضوع وحدت و کثرت در قصیده

۴. موضوع صدق و کذب در شعر

۵. موضوع مفاضله و مقایسه بین شعراء

۶. موضوع سرقت‌های ادبی

۷. موضوع عمود الشعر (سنت‌های شعری متداول در دوران جاهلیت)

۸. موضوع رابطه شعر با دین و اخلاق^۱

علاوه بر کلیاتی که احسان عباس به آن اشاره نمود باید به موضوعات مذکور چند مطلب دیگر نیز اضافه نمود که در بحث‌های نقد گذشته، به آنها عنایت فراوان شده است، آنها عبارتند از:

۱. صحت یا عدم صحت استناد اشعار به شعرای عصر جاهلی.

۲. بحث‌های بلاغی و سر اعجاز قرآن کریم.

۳. مقایسه بین نظم و نثر و برتری و تقدم یکی از آنها بر دیگری.

موضوعات مذکور و قضایای فرعی متعلق به آنها، محور نقد و نقادی در ادبیات قدیم عرب بوده است. نقد ادبی گذشته عرب، چنان عمیق با بلاغت در هم آمیخته شده که جدا ساختن آن دو از یکدیگر کاری غیرممکن است. این پیوند به اندازه‌ای عمیق و ریشه‌دار است که رابطه آن دو را رابطه جزء و کل به شمار آورده‌اند.^۲

۱. پیشین، ص. ۶۶۶.

۲. محمد حسن عبدالله، مقدمه فی النقد الادبی، ص. ۷۵.

سخن درباره نقد ادبی گذشته عرب، با کلام شوقی ضیف نویسنده و منتقد معاصر مصری پایان می‌یابد: «نقد عربی قدیم به طور کلی، نقدی عملی و جزئی نگر بوده است و به ندرت از جزئی‌نگری دور شده و غالباً محور بحث‌های آن بیت و عبارت بوده است و در ادب یا شعر به طور عام نمی‌نگریست. جزئی‌نگری، ناقدان را به خود مشغول کرده به طوری که می‌توان گفت که فعالیت‌های نقدی آنها به بلاغت نزدیک‌تر بوده تا به نقد ادبی.»^۱

منابع

- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، دار احیاء التراث، ط. ۱، ۱۹۸۷م.
- احسان عباس، تاریخ النقد الادبی عند العرب، عمان، دارالشروق، ۱۹۸۸م.
- احمد ابراهیم، طه، تاریخ النقد الادبی عند العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه ط ۱-۱۹۸۹ م.
- احمد امین، النقد الادبی، بیروت، دارالکتب العربی، ط. ۴، ۱۹۶۷م.
- بدوی احمد، احمد، اسس النقد الادبی عند العرب، القاهرة، مکتبه نهضه مصر، ط. ۳، ۱۹۶۴م.
- حسین، طه، تقلید و تجدید، بیروت، دارالعلم، ط. ۳، ۱۹۸۴م.
- خفاجی، محمد عبدالمنعم، الادب العربی الحدیث، القاهرة مکتبه الکلیات الازهریه ط. ۱، ۱۹۸۵م.
- زرین کوب، عبدالحسین، دفتر ایام، تهران، انتشارات علمی، چ ۱، ۱۳۶۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، تهران، امیر کبیر، چ ۴، ۱۳۷۳.
- سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، (الشعر)، قم، مکتبه المرعشی، ط. ۲، ۱۴۱۲ق.
- سید قطب، النقد الادبی، دارالشرق، ط. ۶، ۱۹۹۰م.
- سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت، دارالمعارف، ط. ۵، ۱۹۹۰م.
- شوقی ضیف، الادب العربی المعاصر، القاهرة، دارالمعارف، ط ۳. بی تا.
- شوقی ضیف، فی النقد الادبی، القاهرة، دارالمعارف، بی تا.
- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۶۳.
- الصیفی، اسماعیل، بینات نقد الشعر عند العرب، اسکندریه دارالمعرفه الجامعیه، ط. ۲، ۱۹۹۰.

۲. شوقی ضیف، فی النقد الادبی، ص. ۳۱.

- غنیمی، هلال، محمد، النقد الادبی الحديث، بیروت، دارالعودة، ط. ۱، ۱۹۸۷ م.
- المقدسی انیس، الاتجاهات الادبیه، بیروت، دارالعلم، ط. ۱۹۸۸ م.
- مندور، محمد، النقد المنهجي عند العرب، القاهرة، دار نهضته مصر، چ ۱، بی تا.